شعر چرا به وجود آمده است

دولت آبادی، هوشنگ

کلام منظور مثل بسیاری چیزهای دیگر آنچنان با زندگی درآمیخته‏ است که حتی سئوال دربارهء علت پیدایش و فایدهء آن نابجا بنظر میرسد. بیشتر مردم اگر در مقابل این سئوال قرار بگیرند می‏گویند شعی یکی از تجلیات عشق درونی بشر به زیبائی و هنر است.این پاسخ تا آنجا که‏ معطوف به طبقات خاصی از مردم امروزی باشد،صحیح است.اما شواهدی‏ در دست است که نشان می‏دهد شعر در گذشته‏های دور باحتمال زیاد نقش بسیار اساسی‏تری در جوامع بشری داشته است و در طی زمان با تغییراتی که در نحوهء زندگی بوجود آمده،فایدهء اصلی خود را از دست‏ داده و فقط بصورت یک هنر تکامل یافته است.اینجا قبل از اینکه به تشریح‏ آن فایده اصلی بپردازیم اجازه بدهید ببینیم از خصوصیات شعر چه‏ میدانیم و آیا آنچه می‏دانیم با تعریف شعر بعنوان یک تجلی هنری‏ سازگار هست یا نه.آنچه را درباره شعر می‏دانیم میتوان بترتیب زیر خلاصه کرد:

اول آنکه شعر یک پدیدهء همه‏گیر است که در تمام جوامع بشری‏ وجود دارد و محتوای آن هرچه باشد،چند خصوصیات را که عبارتست از وزن،آهنگ،قافیه و اختصار حفظ می‏کند\*این همه‏گیری بجز شعر فقط در مورد موسیقی(ابزاری یا آوازی)دیده می‏شود.موسیقی نیز مانند شعر امروز بصورت یک تجلی هنری درآمده است.اما با اطلاعاتی که در دست‏ است،جای تردید نیست که مردم از آن برای خبر دادن و خبر گرفتن‏ استفاده میکرده‏اند و هنوز هم با همهء امکاناتی که پیدا شده،باز با صدای‏ دلپذیر موذن فرا رسیدن ظهر اعلام میشود،زنگ کلیسا وقت نماز و یا وقایع مهم دیگر را بآگاهی مردم میرساند و نوای سرنا و نقاره از تحویل‏ سال خبر میدهد...

نکتهء دوم آنکه درک زیبائی یک اثر هنری مستلزم ظرافت روح و تا حدی فراغت خاطر است.بسیاری از مردم شعر می‏دانند و می‏خوانند در حالیکه بسبب محرومیت‏هائی که داشته‏اند نه ظرافت درک زیبائی شعر را دارند و نه آسودگی خیال که بتوانند وقتشان را برای لذت بردن از زیبائی شعر صرف کنند.در میان مردم کشور ما کمتر کسی را می‏توان یافت‏ که لااقل چند بیت یا مصرع شعر نداند و در زندگی روزمره از آنها استفاده‏ نکند.بسیاری از این مردم بیسواد هستند و شعر را فقط از زبان دیگران‏ شنیده‏اند و بخاطر سپرده‏اند.زبانشناسان معتقدند که افراد بیسواد برای‏ گذران خود به چهارصد تا پانصد لغت نیاز دارند و اگر در ساختمان‏ جمله‏ها لغاتی خارج از این مجموعه ابتدائی باشد،بیسوادان فقط میتوانند معنای آنرا حدس بزنند...در چنین شرایطی باید قبول کرد که مردم‏ بیسواد نمی‏توانند اشاره‏ها و استعاره‏های شعر را دریابند و از آن لذت‏ ببرند.پس اگر زیبائی شعر برایشان مطرح نیست،چه چیز باعث میشود که اینگونه افراد شعر حفظ کنند و آنرا در جای مناسب بازگو نمایند؟

(\*)اشعار جدیدی را که هیچگونه وزن و قافیه ندارند باید بحساب‏ تکامل هنری زمان کنونی بگذاریم،خاصه آنکه بسیاری از آنها- هرچند زیبا هستند-باتوجه به تعریف شعر بیشتر نثر منقطع هستند تا نظم.

مطلب سوم دربارهء کلام منظوم آنست که مردم برای شعر نوعی‏ حرمت و اعتبار قائلند و به شعر استناد می‏کنند.خاصه در نظر بسیاری‏ از ما ایرانیان،استناد به‏"فرمایشات‏"شیخ اجل یا خواجه شیراز از هر گونه تجزیه و تحلیل علمی بیشتر اعتبار دارد.اگر شعر فقط یک تجلی‏ هنری بود بایستی برای هنرهای دیگر هم حرمت و اعتبار قائل باشیم. در حالیکه هیچکس حتی در عالم خیال بفکر نمی‏افتد که بجای استدلال‏ آهنگ ماهور زمزمه کند یا قطعه‏از خط نستعلیق یا یک کاشی مزین به‏ دیگران نشان بدهد.پس در شعر سوای زیبائی چیز دیگری نهفته است و مردم آنرا فقط بصورت یک اثر هنری بکار نمی‏برند.

نکته چهارم آنست که مردم از شعر توقعات کاملا مشخصی دارند که بهنگام شنیدن یا خواندن یک قطعهء منظوم،رعایت همه معیارها را انتظار دارند و اگر انحرافی ببینند،سروده را شعر و سراینده را شاعر بحساب نمی‏آورند.علاوه بر چهار ویژگی که در بالا بآن اشاره شد، یعنی وزن،آهنگ،قافیه و اختصار،ما همه انتظار داریم که محتوای شعر برخلاف حفیفت نباشد یعنی اگر داستانی است رعایت زمان و مکان و امکان وقوع رویدادها در آن شده باشد،اگر احساسی است ضابطه‏های‏ روابط احساسی را رعایت کند.سخت‏گیری ما در حقیقت داشتن محتوای‏ کلام منظوم بحدیست که حتی شعر احساسی لطیف را از شاعری که او را به‏ فسق و یا شقاوت بشناسیم قبول نمی‏کنیم و از این تضاد هیچگاه نمی‏گذریم. اهمیت این وسواس در حقیقت طلبی که ظاهرا خاص محتوای شعر است‏ وقتی روشن میشود که توجه کنیم ما-خارج از قالب شعر-هر دروغی را می‏پذیریم و حتی در مواردی دروغ گفتن را در حد یک هنر می‏پسندیم و می‏ستائیم...باز برای روشن‏تر شدن مطلب کافیست در ذهن خود مجسم‏ کنیم که اگر بعنوان مثال روزنامه‏ها خبری بطور کامل بصورت منظوم‏ منتشر میشدند آیا کسی می‏توانست حتی برای گذراندن وقت آنها را بخواند؟این نکته را هم باید اضافه نمود که خیالپردازی و اغراق که بنظر این بنده از زمان‏"هنری شدن‏"شعر رواج یافته،با دروغ فرق دارد.ما اغراق را در شعر می‏پذیریم اما آنرا در ذهن خودمان فورا به قالب‏ حقیقت باز می‏گردانیم.چنانچه وقتی صحبت از سر و قامت یار است، بجای پیکری ده تا دوازده متری فقط تصویر دلارام بلند بالائی در نظرمان‏ نقش می‏بندد.

خصیصهء دیگری که ما از شعر انتظار داریم تازه بودن مضمون آنست. مثلا وقتی عشق و دلسوختگی و غم و هجران یعنی محتوای جاودانهء شعر"هنری‏"تکرار می‏شود،باز توقع داریم شاعر لااقل مضمون یا استعارهء تازه‏ای یافته باشد و در حقیقت ببهانه آوردن آن مطلب بدیع شعر گفته‏ باشد.شعر بی‏محتوی-آنهم محتوای تازه-هرچند محکم باشد مطلوب‏ نیست و جای خود را باز نمی‏کند\*.

توقع دیگری که مردم از شعر دارند اینست که مطالب آن تکرار نشود. ناپسند بودن تکرار در شعر آنرا از همه هنرهای دیگر جدا می‏کند.زیرا، در هر اثر دیگر هنری تکرار چند باره موضوع را می‏پسندیم و می‏پذیریم‏ مثلا در موسیقی ایرانی و یا فرنگی یک آهنگ با تغییرات مختصری چندین‏ بار تکرار میشود و یا در نقاشی معمولا اجزاء یک صحنه بارها مجسم‏ میگردند.حتی در فن خطابه تکرار و تفصیل مورد پسند است و هنر بحساب‏ میآید.

حال که انتظارات و توقعات خودمانرا از شعر برشمردیم بجاست‏ سئوال کنیم اگر شعر فقط یک تجلی هنری است و نقشی جز راضی کردن‏ شوق زیبائی خواهی ندارد،پس اینهمه قیدوبند برای چیست.یافتن‏ (\*)شاید بهمین علت باشد که ما در مقایسه عصر خودمان با دوران‏ فردوسی و یا سعدی و حافظ می‏پنداریم که زمان ما عصر شاعرپروری‏ نیست.در حالیکه با گسترش فوق‏العادهء علم و اطلاع دلیلی ندارد که چنین باشد.اگر شاعران ما خود را از قید گذشته‏های شعر که‏ دیگر واقعی نیتس برهانند و از رویدادهای زمان خودشان حکایت‏ کنند،میتوان انتظار داشت که شعر و شاعر نقش خود را بازیابند.

پساخ این سئوال در حقیقت مقصد اصلی نوشتن این سطور است.اما قبل‏ از جستجوی جواب اجازه بدهید ببینیم این بندها که ما بر پای شعر می‏نهیم،فایده‏ای دارند یا نه:

-ما میخواهیم شعر موجز و مختصر باشد.

-میخواهیم شعر حاوی مطلبی نو باشد.

-میخواهیم شعر آئینهء تمام‏نمای صداقت باشد.

اینها خصوصیاتی هستند که ما از"اخبار و اطلاعات‏"یک منبع موثق‏ خبری انتظار داریم،منبعی که بتوانیم به نشریات آن اعتماد کنیم و بدان استناد نمائیم.منبعی که بتوانیم راهنمائیهای آنرا بپذیریم و بکار بندیم.

-ما میخواهیم شعر وزن و آهنگ داشته باشد.

-میخواهیم شعر تا سرحد امکان خلاصه شده باشد.

-میخواهیم شعر قافیه داشته باشد.

اینها خصوصیات مطالبی هستند که ما می‏توانیم آنها را بآسانی‏ بخاطر بسپاریم و حفظ کنیم و همینطور ویژه‏گی‏هائی هستند که باعث‏ میشوند ما با سهولت بیشتری مطالب بخاطر سپرده را دوباره بیاد بیاوریم.

از مجموع این مطالب می‏توان نتیجه گرفت که شعر یک وسیلهء خبر- دهی و خبرگیزی است و اگر امروز بصورت یک تجلی هنری درآمده،بدان‏ علت است که وسایل بهتر و مفیدتر خبردهی و خبرگیری جای آنرا گرفته‏اند،بدون اینکه در توقعات ما از شعر تغییر عمده‏ای روی داده‏ باشد.

بگمان این بنده شعر باید از اولین اختراعات بشر باشد.یعنی وقتی‏ تکاملم غز بصورت تنها حربهء انسان برای مبارزه در میدان زندگی درآمد، ضرورت ایجاب میکرد که حاصل تفکر و تجربه‏های یک نسل در دسترس‏ افراد دیگر قرار گیرد تا هرکس بتواند بر زیربنائی که بدست دیگران‏ ساخته‏شده اتکاء کند و آزموده را دوباره نیازماید.در آن روزگاران چاره‏ای جز این نبود که صاحبان تجربه هر اطلاعی را که بدست می‏آوردند،بنحوی‏ عرضه کنند که درک و حفظ آن اطلاعات برای دیگران آسان باشد.چنین‏ پیامی الزاما بایستی موجز باشد و از تکرار مکرر بپرهیزد.باید وزن و آهنگ داشته باشد تا بخاطر سپردنش آسان باشد و باید موجز و قافیه‏ داشته باشد تا دوباره بخاطر آوردنش مشکل نباشد...

این پیام بگمان این بنده نمی‏توانسته است چیزی جز کلام منظوم‏ باشد.بهمین دلیل بنظر میرسد شعر نه بصورت تفنن طبایع زیباپسند، بلکه بعنوان یک ضرورت حیاتی بوجود آمده است.امروز هم آثار آنگونه‏ شعر بصورت ضرب المثل‏ها و دستورات اخلاقی و راهنمائی‏های گوناگون در زندگی مردمی که جز چند بیت یا مصرع چیزی از شعر نمی‏دانند،دیده‏ میشود.امروز هم شعر حرمت دارد و قابل استناد است،اما البته دیگر فایدهء اصلی خود را تا حد زیادی از دست داده است چون دیگر تنها منبع‏ خبردهی و خبرگیری نیست.امروز رسالت اصلی شعر را همه از یاد برده‏اند. حتی آنها که خود سازندهء کلام منظوم زیبا هستند.

توضیح دربارهء نویسندهء مقالی روکرت

مقالهء مربوط به زندگی روکرت ایرانشناس آلمانی که در شمارهء 1-3 مجله به چاپ رسید بدون نام نویسنده بود،زیرا آن مقاله از روی فتوکپی‏ مطلب که از جزوه‏ای که در آلمان راجع به روکرت انتشار یافته بود چاپ‏ شد و متأسفانه نام نویسنده فراموش شده بود.دوست گرامی آقای دکتر عبد الحسین زرین کوب تذکر فرمودند که آن مقاله نوشتهء خانم دانشمند آنماری شیمل است که به دو زبان آلمانی و فارسی در آن جزوه به چاپ‏ رسیده بود.